

هو العليم

دلایل خستگی و عدم توجّه در عبادت

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - سال ۱۳۹۸ هـ.ق، جلسه یازدهم

بیانات

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

هر لفظی دلالت بر یک معنایی می کند با یک خصوصیتی

اللَّهُمَّ احْرُسْنِي بِحِرَاسَتِكَ، وَاخْفَظْنِي بِحِفْظِكَ، وَارْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هَذَا وَفِي كُلِّ عَامٍ، وَزِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ وَالْأُيُومَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَلَا تُخَلِّنِي يَا رَبُّ مِنْ تِلْكَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِيفَةِ وَالْمَوَاقِفِ الْكَرِيمَةِ!^۱

«بار پروردگارا! مرا در حفظ و حراست خود در بیاور، و مرا به حفظ و نگه‌داری خودت، نگاه دار، و به امان خودت امانم بده و نگهداری کن!...»

معنای حفظ و حراست و کِلَاثت، یکی است با اندک تفاوتی.^۲ بعضی قائل اند بر اینکه:

ما اصلاً در لغت عرب، لغات مترادفه نداریم که دو لفظ دلالت بر یک معنا کند؛ و هر لفظی دلالت بر یک معنایی می کند با یک خصوصیتی. انسان و بشر و آدم الفاظ مختلفی نیستند که دلالت کنند بر معنای واحد؛ هر سه دلالت می کنند بر همان معنای انسانیت ولی در هر کدام یک خصوصیتی ملاحظه شده که در دیگری نیست، و به واسطه آن خصوصیت، دو لفظ یا سه لفظ یا بیشتر وضع شده و الفاظ مترادفه پیدا شده است؛ پس مترادف حقیقی نیست.

حراست و حفظ و کِلَاثت هم همین طور است، اینها همه الفاظی است که یک معنا دارند با یک مختصر اختلاف.

اللَّهُمَّ احْرُسْنِي بِحِرَاسَتِكَ؛ «مرا در حفظ خودت در بیاور، نه در حفظ غیر خودت!»

غیر خودت نمی تواند مرا حفظ کند؛ چون غیر خودت در عالم خارج وجود ندارد! بنابراین اگر بخواهی مرا در حفظ غیر خودت در بیاوری، بایستی که در اندیشه من، غیر خودت را بیاوری و او را محافظ من قرار بدهی، آن وقت فکر من صالح نشده و مشوب شده است. و فکر من آن هنگامی سالم

^۱ فقرات دعای شریف ابوحمزه در این مجلد از کتاب مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۷ - ۵۹۵ می باشد.

^۲ رجوع شود به الفروق فی اللغة، ص ۱۹۹.

است که غیر از تو را در خارج نبیند و غیر از مؤثر بودن تو در تمام جهات، در آن اندیشه وارد نشود. پس همیشه اندیشه مرا متوجه به خودت کن، که من در هر حصن و امانی باشم من در خارج، در حصن و امان تو باشم! تو مرا پاس دار به پاسداریت، و در امان در بیاور به امان خودت!

استحباب مؤکد انجام فریضة حج تمتع در هر سال برای افراد متمکن

و ارزقنی حجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هَذَا وَ فِي كُلِّ عَامٍ؛ «و باز مرا روزی کن که قصد خانه تو را بکنم و حج بجا بیاورم، در این سال و در هر سالی که بعداً در پیش دارم.»

معلوم می شود که زیارت حج بیت الله الحرام خیلی خیلی مهم است که حضرت در چند جمله از

فراز سابق، دعا فرمود: «و ارزقنا حجَّ بَيْتِكَ وَ زِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ!» و در اینجا باز می فرمایند: «و ارزقنی حجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هَذَا وَ فِي كُلِّ عَامٍ؛ مرا موفق کن که در این سال و هر سال حج کنم!»

و لذا حج در هر سال و برای افرادی که اهل جدّه هستند، یعنی اهل تمکن و استطاعت هستند، مستحب است^۱ مرحوم صدوق - رحمة الله عليه - فتوا به وجوب می دهد که اهل جدّه همیشه بایستی حج کنند.^۲

یک شخصی که نمی دانم مسئله را از کجا دیده بود، - مثل اینکه از تذکره^۳ علامه [دیده بود] - آمده بود از من سؤال می کرد و می گفت که: آقا، بر اهل جدّه واجب است که هر سال حج کنند! گفتم: نه! گفت: بله! من دیدم، من خودم خواندم! گفتم: نه، یک هم چنین مسئله ای نیست، بیاور ببینم! آورد، دیدم او جدّه را جدّه خوانده است. اهل جدّه، یعنی اهل تمکن، یعنی متمکنین و اشخاصی که می توانند؛ حالا در کردستان باشند، در ترکستان باشند، هر جا باشند اگر بتوانند هر ساله حج کنند، مرحوم صدوق فتوای به وجوب داده است. ولی این آقا جدّه را جدّه خوانده است! برخی اوقات انسان از این اشتباهات می کند! در خواندن، عبارت را با عبارت دیگری اشتباه می کند و آن وقت خیلی به مکافات می افتد و فتوا می دهد به وجوب حج برای اهل جدّه، که ممکن است بسیاری از آنها مسکین و بیچاره هم باشند و نتوانند از منزل خودشان بیرون بیایند!

نمونه ای از برداشت بدون دقت از برخی روایات

و نظیر اینها خیلی زیاد است! لذا انسان بایستی دقت کند و هر مطلبی را درست ادراک کند و اخذ کند یک عبارت دیگر بود که می گفتند:

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۲۶۶:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ."»

^۲ علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۵:

«و الَّذِي أَعْتَمَدُهُ وَ أُفْتِي بِهِ أَنَّ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ فَرِيضَةٌ.»

^۳ تذكرة الفقهاء، ج ۷، ص ۱۶.

پیغمبر فرموده است: «الْحَمَامُ يَوْمٌ وَ يَوْمٌ، لَا يُكْثِرُ اللَّحْمَ»؛ اگر انسان یک‌روز یک‌روز حَمَامِ برود، این گوشتِ بدنِ انسان را تربیت نمی‌کند و زیاد نمی‌کند.

این عبارت این‌طور نیست؛ بلکه:

الْحَمَامُ يَوْمٌ وَ يَوْمٌ لَا، يُكْثِرُ اللَّحْمَ؛^۱ «(خوب نیست که انسان هر روز حَمَامِ برود.) اگر یک روز حَمَامِ برود و یک روز ترک کند، این گوشت بدن انسان را تربیت می‌کند و نمو می‌دهد.»

«لا» از «يَوْمٌ» افتاده و به «يُكْثِرُ» چسبیده و «لَا يَكْثِرُ» شده است! این خرابی‌ها پیدا می‌شود.

لزوم دقت فراوان طلاب برای فهم عبارات معصومین علیهم السلام

آقایان طلاب علوم دینی باید خیلی در فهمیدن مطلب از عبارت، دقت کنند. یکی از رموز پیشرفت انسان در علوم این است که دقت داشته باشد که مطلب را خوب از عبارت در بیاورد و بفهمد که حاقّ مطلب این عبارت چیست. و لذا می‌گویند: «درس سطح دادن از خارج مشکل‌تر است!» چون در درس سطح، انسان باید کتاب را بیاورد و جلوی شاگرد بگذارد و خط خط بخواند و معنا کند؛ اگر یک جایش را نفهمد فوراً شاگرد مچش را می‌گیرد که آقا معنای این چیست؟ چرا گذشتی؟ و... اما در درس خارج که دیگر کتابی نیست، انسان همین‌طور بیان می‌کند؛ اگر هزار تا نکته هم نفهمید، از آنها می‌گذرد و اصلاً متعرضش نمی‌شود، می‌گوید و می‌گذرد و می‌رود.

و ارزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هَذَا وَ فِي كُلِّ عَامٍ!

اما وجوب حج برای اهل جدّه واجب نیست؛ مستحب است.^۲ و در بعضی از روایات داریم که:

«اشخاصی که متمکن‌اند دیگر سزاوار نیست که هر چهار سال یک مرتبه حج را ترک کنند.»^۳

فیوضات مختصّه قبور اهل بیت علیهم السلام

و زیارة قَبْرِ نَبِيِّكَ وَ الْأَنْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ «مرا موفّق کن که زیارت قبر پیغمبر و ائمه علیهم السلام را بجا بیاورم.»

معلوم می‌شود که زیارت قبر پیغمبر و ائمه هم خیلی مهم است که باز امام سجّاد علیه السلام در اینجا زیارت قبر پیغمبر را تکرار می‌کند. حالا در نزدیک شدن به قبور چه آثاری است و چه فیوضاتی انسان می‌گیرد و این چه سرّی است؟ من نمی‌دانم واقعاً چه سرّی است؟! روح پیغمبر که همیشه هست و روح امام که همه جا هست؛ اما در آن نقطه به خصوص که محلّ قبر است، یا به آن توجّه بیشتری دارد و یا بیشتر از واردین پذیرایی می‌کند. خلاصه مشهود است که در اماکن متبرّکه یک فیوضاتی هست که در

^۱ الکافی، ج ۶، ص ۴۹۶.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون اهمّیت فریضه حج و تأکید شریعت اسلام بر اتیان هر ساله توانمندان، و نهی از تعطیل شدن حجّ بیت الله الحرام، رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۲ - ۱۶۲.

^۳ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۳۸.

غیر آنجا نیست.^۱ آنجا خلأ است و نفوس شیطانی، حقّ ورود ندارند. محلّ تردّد ملائکه است،^۲ و لذا وقتی انسان می‌خواهد در این حرم‌های شریفه وارد شود سلام می‌کند سلام می‌کند بر ملائکه و اذن دخول می‌گیرد حتی از ملائکه؛ پس معلوم می‌شود ملائکه آنجا ایستاده‌اند که انسان اذن دخول می‌گیرد، نه اینکه انسان می‌خواهد برود در حرم حضرت امام رضا علیه السّلام و آن ملک مثلاً در یمن است و این از ملائکه‌ای که در یمن هستند اذن دخول می‌گیرد؛ این معنا ندارد! پس ملائکه مسلماً آنجاها هستند شیخ بهائی در آن شعرش به شاه عباس می‌گوید:

مقراض به احتیاط زن ای خادم *** ترسم ببری شهپر جبریل امین^۳

شاه عباس در سفری که بیست و هشت روزه از اصفهان تا مشهد، پیاده رفته بود، و در آنجا هم مدتی توقّف کرد و کارهای خیلی زیادی کرد و آن صحن بزرگ را تأسیس کرد و آب را جاری کرد و...؛ یک شب ظاهراً خود شاه عباس کفش‌داری می‌کرد، ایستاده بود و کفش زوآر را می‌گرفت و خودش کفش‌دار حضرت شده بود، و یک شب هم مأمور چیدن شمع‌ها بود، چون آن وقت که برق و گاز و... نبود و در شمع‌دان‌ها شمع می‌گذاشتند و تمام حرم به وسیله شمع روشن می‌شد. شمع‌ها، شمع‌های بزرگی بود و فتیله‌هایی داشت؛ و قیچی‌هایی بود که این خادم‌ها دست می‌گرفتند و می‌آمدند خاکستر آن مقداری از فتیله این شمع‌ها را که سوخته شده بود - نه از خود شمع - می‌گرفتند. بنده آن قیچی‌ها را دیده بودم، الآن هم هنوز در موزه حضرت امام رضا علیه السّلام از سابق آن قیچی‌ها هست. آنها قیچی‌های بزرگی هست که سرش گرد و به شکل قوطی، مثل قوطی‌های سوهان قم می‌ماند، این باز می‌شود و به واسطه آن دسته‌اش وقتی جمع می‌شود، و آن مقدار از تگه‌ای که می‌خواهند ببرند، بریده می‌شود و می‌افتد در آن قوطی، و دیگر روی زمین نمی‌افتد تا بسوزاند؛ چون مقداری از این فتیله که روشن است اگر روی زمین بیفتد، می‌سوزاند. آن شب شاه عباس خودش متصلی گرفتن این سرفتیله‌ها بود و از شب تا صبح و هر وقت که این شمع‌ها روشن بود، خود شاه عباس قیچی دست گرفته بود. شیخ بهائی هم پهلوی شاه عباس در حرم بود، شاه عباس که این فتیله‌ها را می‌گرفت، شیخ بهائی بالبداهه یک رباعی در وصف شاه

^۱ معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۶۸:

«باری، ما به احترام بدن آن حضرت و به احترام تعلق نفس به آن بدن برای زیارت و دعا و توسّل به نجف اشرف می‌رویم، و گرنه روح و نفس آن حضرت همه‌جا را گرفته؛ ﴿لَا شَرَّ قِيَّةٍ﴾ و ﴿لَا غَرْبِيَّةٍ﴾ * همه‌جا هست، و با همه چیز هست. ولی اعظم کارخانه صنع ربوبی است جلّ و عزّ. حضرت آدم أبو البشر برای نجات و وصول به مقصود، به او متوسّل شد. حضرت نوح و حضرت موسی و حضرت عیسی و سائر انبیاء علی نبینا و آله و علیهم الصّلاة و السّلام به او متوسّل شدند.»

* سوره نور (۲۴) آیه ۳۵.

^۲ جهت اطلاع از فضیلت زیارت مشاهد مشرفه و حضور ملائکه در آن اماکن، رجوع شود به المزار الکبیر، ابن المشهدی، ص ۳۱.

^۳ کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهائی، رباعیات، ص ۹۰.

عباس گفت، که رباعی اش این است:

پیوسته بُود ملائک علیین *** پروانه شمع روضه خلد آیین

بعد خطاب به شاه عباس می‌کند و می‌گوید: مقرأت را آهسته بزن! شعر دوّمش این است:

مقراض به احتیاط زن ای خادم *** ترسم ببری شهپر جبریل امین^۱

می‌گوید: در تمام این حرم، ملائکه هستند و ممکن است نزدیک این چراغ‌ها خود جبرئیل باشد! مواظب باش و این مقرأت را آهسته بزن که شهپر جبریل بریده نشود! البته استعاره است، شهپر جبریل امین که مثل پرهای مرغ نیست که با قیچی بریده شود؛ ولی تشبیه و استعاره لطیفی کرده است. خلاصه، ما را موفق کن که بیاییم در این حرم‌ها و استفاده کنیم! و واقعاً عجیب است! این حرم‌ها زنده می‌کند! مثل آب گُر که چطور انسان با تمام آلودگی‌ها درونش می‌رود و انسان را پاک می‌کند و از آن بیرون می‌آید، استفاده از این حرم‌ها هم همین‌طور است.

لزوم حفظ حرمت و گرامی داشتن مشاهد شریفه و مواقف کریمه

و لا تُخَلِّني يا رَبِّ مِنْ تِلْكَ الْمَشَاهِدِ؛ «پروردگارا مرا از این مشاهد شریفه و مواقف کریمه خالی نگذار!»
موقف، موقف کریمی است؛ یعنی محل، محلّ خیلی عالی‌ای است! انسان وقتی موفق می‌شود که به این مشاهد برود، موقف خود را باید خیلی گرامی بشمارد؛ موقف، موقف خیلی مهمی است! موقف کریم: یعنی یک موقعیتی برای انسان پیدا شده است که دیگر پیدا نمی‌شود. انسان جایی برود که هر چه بخواهد به او بدهند، و گناهانش را ببامرزند و از زلّات و لغزش‌های او بگذرند، و او را به واسطه ورود در این مشاهد از همه آلودگی‌ها پاک کنند، و دعایش را مستجاب کنند، و علاوه بر آن، در محضر امام و در جایی که روح امام و نفس امام در آنجا تعلقش بیشتر است؛ پس معلوم است که این موقف، موقف کریمی است. و لذا می‌فرماید:
«مرا از این مشاهد شریفه و مواقف کریمه خالی نبین و خالی نگذار! همیشه من همین جاها باشم!»

اللَّهُمَّ تَبَّ عَلَيَّ حَتَّى لَا أُعْصِيكَ؛ «خدایا، توبه مرا بپذیر! طوری توبه مرا بپذیر که دیگر من گناه تو را بجا نیاورم!»

توبه: یعنی رجوع. رجوع مرا نسبت به خودت تا سرحدی بیاور که نه تنها از گناهی که سابقاً کرده‌ام پاک شوم، بلکه دیگر با وجود آن رجوع، موفق به معصیت نشوم! چون کسی که به خدا رجوع می‌کند حالش خوب می‌شود، وقتی حالش خوب می‌شود، با آن حال خوب دیگر گناه نمی‌کند؛ و حقیقت توبه این است.^۲

و أَلْهَمْنِي الْخَيْرَ وَالْعَمَلَ بِهِ؛ «و همیشه به من الهام کن کارهای خیر را و عمل به آن خیر را!»

^۱ مفاتیح الجنان، «باب کیفیت زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء»، ص ۷۶۵.

^۲ جهت اطلاع از حقیقت توبه رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۵۷ - ۱۷۲.

اصلاً خود خیر را به من نشان بده! فکر من و ذهن من را به کارهای خیر آشنا کن! ممکن است که انسان میل داشته باشد کار خیر بکند ولی نداند کار خیر چیست؛ مثلاً پول زیادی دارد و می‌خواهد کار خیر هم بکند اما نمی‌فهمد، می‌خواهد در راه خدا هم بدهد اما طریقهش را بلد نیست و می‌رود یک جاهایی مصرف می‌کند که ضررش هزار برابر بیشتر از مصرف نکردن است! خب به این هنوز الهام خیر نشده است و طریقه خیر را نمی‌داند! پس خدایا الهام کن به من که خیر چیست! بفهمم؛ و بعد به دنبال آن الهام خیر، مرا موفق به عمل کن که دست به عمل بزنم و عمل کنم!

و خَشَيْتَكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَا أَبْقَيْتَنِي يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ؛ «خدایا مرا موفق کن به خشیت خودت در شب و روز تا هنگامی که مرا زنده داری! ای پروردگاری که تمام آسمان‌ها و زمین و عالمیان در ید قدرت تربیت توست.»

خشیت: یعنی در مقابل مقام عظمت و جلال تو قرار گیرم و از این غفلت نکنم که یک‌وقت، خدای ناکرده، بزرگی و عظمت تو را فراموش کنم که بالمُلَازَمَه، انسان برای خودش عظمت و جلال و قدرت، حس می‌کند؛ نه، بلکه مرا موفق کن که همیشه در مقام عبودیت باشم و تو رب من، و من همیشه در موقف ذل و مسکنت، و تو در عرش و در تخت جلال و عظمت باشی.

دلایل خستگی و عدم توجه در عبادت

اللَّهُمَّ إِنِّي [كُلَّمَا] قُلْتُ قَدْ تَهَيَّأْتُ وَتَعَبَّأْتُ وَفُئْتُ لِلصَّلَاةِ بَيْنَ يَدَيْكَ وَنَاجَيْتُكَ، أَلْقَيْتَ عَلَيَّ نُعَاسًا إِذَا أَنَا صَلَّيْتُ، وَسَلَبْتَنِي مُنَاجَاتَكَ إِذَا أَنَا نَاجَيْتُ.

«خدایا چه شده است که حال من این‌طور شده که هر وقت من با خودم می‌گویم که حالا من خودم را آماده کردم و ساز و برگ عبادت را در خودم تهیه کردم و آماده نماز می‌شوم که بیایم در برابر تو دو رکعت نماز بخوانم و با تو مناجات کنم و راز بگویم، یک مرتبه کسالتی بر من عارض می‌شود و چرتی مرا می‌گیرد، و در موقعی که من اراده مناجات دارم و می‌خواهم مناجات کنم و نماز بخوانم، حالم از بین می‌رود و آن حال توجه و مناجات سلب می‌شود؟!»

چرا این چنین می‌شود؟! دیدید بعضی اوقات، انسان خود را آماده برای عبادت می‌کند و مقدماتش را هم خوب تهیه می‌کند، مثلاً فرض کنید می‌رود حمام که چرک بدنش را بگیرد و موهای زائد را بگیرد چون کراهت دارد،^۱ و تمیز بشود و غسل می‌کند و می‌آید و لباس نظیف می‌پوشد و عطر می‌زند که مثلاً برود حضرت عبدالعظیم عبادت کند یا در یکی از حرم‌های شریفه عبادت کند،^۲ یا در مسجد یا در منزل

^۱ الخصال، ج ۲، ص ۵۳۸؛ ج ۱، ص ۳۱۰، به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

«خَمْسٌ مِنَ الْفَطْرَةِ: تَقْلِيمُ الْأَطْفَارِ وَ قَصُّ الشَّارِبِ وَ نَتْفُ الْإِبْطِ وَ حَلْقُ الْعَانَةِ وَ الْإِخْتِنَانُ.» ترجمه:

«پنج کار مطابق فطرت است: کوتاه کردن ناخن، چیدن موی سبیل، زدودن موی زیر بغل، تراشیدن موهای زائد عانه، و ختنه نمودن.»

^۲ در بیان آداب زیارت حرم‌های شریفه، از اهل بیت علیهم السلام روایات بسیار زیادی وارد شده است؛ از جمله: *الإقبال بالأعمال*

و یا هر جایی... و مقدماتش را هم خوب تهیّه کرده است؛ ولی وقتی می‌خواهد بیاید مشغول عبادت شود، حال کسالت و خستگی به او دست می‌دهد، مثل اینکه دیدید یک باد به انسان می‌خورد و حال سرما خوردگی دست می‌دهد و دیگر بدن قدرت برای کار ندارد و وضعی در بدن پیدا می‌شود که انسان حال توجّه ندارد، یا انسان یک خستگی پیدا می‌کند و در هنگام عبادت چرتش می‌برد و در موقع مناجات دیگر حال از بین می‌رود. حضرت می‌فرماید که: «خدایا چرا بعضی اوقات از این حال‌ها برای من پیدا می‌شود، علت این چیست؟»

علت این یک محرومیت است دیگر، و در واقع در حال عبادت قبض پیدا می‌شود؛ قبل از عبادت بسط است و مقدمات عبادت را انسان به‌خوبی انجام می‌دهد، ولی وقتی که می‌خواهد بیاید بنشیند سر کار، آن وقت آن حالی که باید برای او باشد تا اینکه به نتیجه برسد، از بین می‌رود. علت این چیست؟

اللَّهُمَّ إِنِّي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ تَهَيَّأْتُ وَ تَعَبَّأْتُ وَ قُمْتُ لِلصَّلَاةِ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ نَاجَيْتُكَ، أَلْقَيْتَ عَلَيَّ نُعَاسًا إِذَا أَنَا صَلَّيْتُ، وَ سَلَبْتَنِي مُنَاجَاتِكَ إِذَا أَنَا نَاجَيْتُ! مَا لِي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ صَلَّحْتُ سَرِيرَتِي وَ قَرَّبَ مِنِّي مَجَالِسَ التَّوَابِينَ مَجْلِسِي، عَرَضَتْ لِي بَلِيَّةٌ أَزَالَتْ قَدَمِي وَ حَالَتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ خِدْمَتِكَ؟! سَيِّدِي، لَعَلَّكَ عَن بَابِكَ طَرَدْتَنِي.

«خدایا، چرا حال من این‌طور می‌شود که هر وقتی با خودم می‌گویم که حالا قدری تزکیه کردم، تهذیب کردم، درونم را پاک کردم، زحمت کشیدم و سریره خود را آماده کردم (مثلاً روزه‌ای گرفتم، انفاقی کردم، صلّه رحمی کردم و اینها یک حال و مقدمات خوبی است؛ تا انسان به واسطه آن خوبی حال، سراغ خدا برود و باب مناجات برایش باز باشد و من به مجالس توابین و مجالس ذکر و توبه افرادی که به سمت تو و به آستان تو ملتجی می‌شوند و توبه می‌کنند، نزدیک می‌شوم و باید این نزدیکی در من حال بهتری ایجاد کند؛ اما مطلب بعکس می‌شود و یک گرفتاری، یک بلیّه و یک پیشامدی پیش می‌آید که مرا از کار می‌اندازد و اصلاً قدم مرا می‌لغزاند، و بین من و بین خدمت تو فاصله می‌اندازد؟!»

او الآن آمده است و می‌خواهد بنشیند و با خدا صحبت کند، ذکر بگوید، توسّل کند و تدبّر کند؛ یک مرتبه می‌آیند و می‌گویند: آقا، بچه مرخص است! نان سنگک می‌خواهیم! یخ نداریم! بچه، شیر ندارد! شیشه شکسته و دست بچه را بریده است! و امثال اینها که به عهده این است دیگر. یا در می‌زند و می‌گوید که سپور می‌خواهد خاکروبه را ببرد. تا انسان بلند می‌شود که خاکروبه را ببرد یا شیشه را از دست بچه در بیاورد و یا شیر برای بچه بخرد و دو کلمه با این و آن صحبت کند، آن حال از دست می‌رود و وقتی سر محراب عبادت می‌نشیند، می‌بیند هیچ خبری نیست! قفل!! راه‌ها بسته است! چرا اینچنین

الحسنة، ج ۳، ص ۱۳۰:

«امام صادق علیه السلام به محمد بن مسلم فرمودند: إِذَا أَتَيْتَ مَشْهَدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَاغْتَسِلْ غُسلَ الزَّيَّارَةِ، وَ الْبَسْ أَنْظَفَ ثِيَابِكَ، وَ شَمَّ شَيْئًا مِنَ الطَّيِّبِ، وَ امشِ وَ عَلَيْكَ السُّكِينَةُ وَ الْوَقَارُ!» ترجمه:

«هر گاه به زیارت مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شدی پس در ابتدا غسل زیارت بکن، و پاک‌ترین و تمیزترین لباس را بپوش، و مقداری عطر استعمال کن، و با آرامش و وقار قدم بردار!» (محقق)

می شود؟! اصلاً خدایا چرا تو اینچنین موقع شناس هستی که در این وقت به خصوص، گرفتاری وارد می کنی؟! خب محض رضای خدا، یک ساعت یا نیم ساعت عقب یا جلو بینداز تا ما کارمان را بکنیم، بعد سُبُور را بفرست؛ این کار که از دست تو برمی آمد!

حکایتی از شاگرد مرحوم قاضی

یکی از رفقای ما در نجف اشرف می گفت:

مرحوم قاضی به من دستور داده بود که هر شب هزار تا **﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾** بخوانم؛ و در شب بیست و سوّم که شب قدر است خواندن **﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾** خیلی مهم است! و تمام این یک ماه مقدمه است برای آن شب، و حال انسان باید خیلی خوب باشد. منتظر آن شب بودیم که بیاید و **﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾** بگویم تا صفایی بیاید و خدا بخواهد و ما ملکوت آسمان و زمین و بینهما را ببینیم و از این چیزها.

در همان اوائل شب که من رفتم برای بیت التخلیه، انگشتر من که آیه یا پنج تن یا چیز دیگری روی آن بود، افتاد داخل مستراح؛ خب اسم خداست و انسان باید از مستراح در بیاورد! شب بیست و سوّم ماه رمضان! خلاصه مقنی آوردیم و چاه را شکافتیم و آب را در آوردند، و چاه‌های آن زمان نجف هم خیلی عمیق نبود حدود پنج شش متر بود. خلاصه مطلب، این طرف و آن طرف، تا اذان صبح شد و **﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾** ها را همین طوری در لباس‌های کار مقنی‌ها خواندیم!

حالا این چه علتی دارد که خدا در این چنین مواقعی، این گرفتاری‌ها را سر انسان درمی آورد؟! خیلی هم عجیب است!! خدا در این مواقع خیلی عجیب است! خیلی موقع شناس است!

وقتی بعد از چند روز که امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام گرسنه بودند، حالا يك مشت جو یا گندم گیر آوردند و بچه‌ها خوشحالی کردند و آسیاب کردند و آرد کردند، همین که می خواهند يك لقمه نان را بخورند، سائل از پشت در صدا می زند: «یا اهل بیت رسول الله!»^۳

خب نیم ساعت زودتر یا دیرتر بیا! اما خداوند در اینجا می فرستد، او دارد می فرستد، می خواهد ببیند گذشت تا چه اندازه است؟ او می فرستد و همه این کارها مال اوست و چیزی از ید او خارج نیست! فلذا حضرت می فرماید: «أَلْقَيْتَ؛ تو بر من نعاس را القا می کنی!» نه اینکه من چرت می برد، سرما خورده‌ام، یا زکام کردم، یا کمرم درد گرفته یا... «أَلْقَيْتَ؛ این نعاس را تو پیش می آوری!» این بلیّه و امتحان - بلیّه به معنای امتحان - از ناحیه تو می آید؛ اما چرا این موقع می آوری؟!

^۱ سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸۴:

«بگو که اوست تنها الله که متّصف به صفت احدیت در ذات است.»

^۲ سوره قدر (۹۷) آیه ۱.

^۳ جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به *أنوار الملکوت*، ج ۱، ص ۶۷.

لَعَلَّكَ عَنِّ بَابَكَ طَرَدْتَنِي؛ «خدایا من نمی دانم، شاید تو مرا از باب خودت طرد کردی و دور انداختی؟!» کسی که شخصی را نمی خواهد ببیند، اگر آن شخص بگوید: آقا من می خواهم بیایم و یک ساعت با شما ملاقات کنم! و انسان هم در محذور باشد، وقتی آن شخص می خواهد یک ساعت بیاید ملاقات، انسان به او مأموریتی می دهد و می گوید: آقا بلند شو برو فلان جا و این کار را انجام بده و بیا! دیگر نمی خواهد ببیندش! حالا من آمدم پیش تو که یک ساعت بنشینیم و با هم دیگر صحبت کنیم و مناجات کنیم؛ اما مرا در این حال از باب خودت دور می اندازی! آیا مسئله این است؟! و عَن خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي؛ «از خدمت خودت مرا دور می اندازی و از اینکه در خدمت تو باشم مرا تنحی می کنی!»

تنحی: به معنای دور انداختن، طرد کردن و عقب زدن است.^۱

آیا مسئله این طور است؟!

یکی از علّت های بی رغبتی به عبادت، کوچک شمردن حقّ خداست

أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي؛ «یا اینکه نه، این طور نیست؛ بلکه دیدی که من نسبت به حقّ تو استخفاف کردم و حقّ تو را کوچک شمردم، آن وقت مرا پرتاب کردی!» مستخف: یعنی کسی که حقّ تو را کوچک و سبک می شمرد؛ حقّ تو خیلی عظیم و بزرگ است! من حقّ تو را کوچک شمردم، آن وقت مرا پرتاب کردی!

تو که می خواهی با من مناجات کنی، اوّل باید احترام مرا داشته باشی و موقعیت مرا در نظر بگیری، باید توجه داشته باشی که تو چه کسی هستی و من چه کسی هستم! من سلطان السلاطینم، ملک الملوکم، خالق السّمّوات و الأرضینم، مُرسل الأنبياء و المرسلینم؛ من این هستم دیگر! تو چه کسی هستی؟! هیچ! بدون توجه بودن به این خصوصیات دعا و رعایت های آداب مجلس دعا و مناجات و مجلس ذکر،^۲ استخفاف به حقّ من کردی! «فَأَقْصَيْتَنِي؛ مرا پرتاب کردی!» مسئله این است؟

دیگر از علّت ها، توجه قلب به امور دنیوی

أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضًا عَنكَ فَقَلَيْتَنِي؛ «یا اینکه دیدی که من از تو إعراض می کنم، پس مرا دشمن داشتی؟!»

یک وقت انسان از جان و دل و قلب و ظاهر و باطن، کسی را دوست دارد و می خواهد با او بنشیند، صحبت کند، گرم بگیرد، انس بگیرد، دل ها با هم یکی بشوند؛ یک وقت هم این طور نیست، در ظاهر می رود و سلام و علیک می کند و می نشینند، ولی قلب آنجا نیست، قلب جای دیگر است. آداب ظاهری مجلس را

^۱ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۵۹۶.

^۲ جهت اطلاع بیشتر از شرایط و آداب دعا، رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۵۱-۴۱۲.

رعایت می‌کنیم ولی قلب متوجه آنجا نیست، بلکه متوجه جای دیگر است، متوجه آرزوهای خودش است، متوجه آمال خودش است، متوجه معشوق و محبوب خودش است، متوجه طواف کردن در کعبه مقصود خودش است؛ با اینکه الان پیش معشوق واقعی نشسته است! این را معشوق نمی‌پسندد، و ادّعی عشق و محبت در اینجا مجازی و صوری است! خدایا، آیا چنین بلیه‌ای بر من پیدا شده است که تو دیدی من از تو اعراض کردم و از حقّ تو اعراض کردم، دل من از تو اعراض کرده و دیگر به سمت تو نمی‌آید و تو را دوست ندارد و خواصّ تو را دوست ندارد و آثار تو را دوست ندارد، و جهة دل از تو اعراض به غیر تو کرده است؟ «فَقَلِّبْتَنِي؛ پس تو مرا دشمن داشتی؟» و آیا این حالی که پیدا می‌شود از روی عناد و دشمنی است؟ و آیا این کار را با من کردی در إزای آن اعراضی که من با تو کردم؟ مسئله این است!؟

دیگر از علت‌ها، عدم صداقت است در اعمال و گفتار

أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَفَرَّقْتَنِي؛ «یا اینکه تو مرا در مقام کاذبین یافتی، پس مرا دور انداختی!؟»

می‌خواهی بگویی: افرادی که می‌خواهند بیانند با من مناجات کنند، نیاز بخوانند و رابطه برقرار کنند، باید در محلّ صدق باشند، باید صادق باشند و نباید دروغگو باشند، دروغ عمل هم نباید باشند،^۱ دروغ فکر و خاطر هم نباید باشند! باید صاف بیانند! اگر در موقف عبادت بایستند و به من بگویند: **(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)**^۲ اما قلبشان به دیگری بگوید، به من بگویند: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ» اما قلبشان این طور بگوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الشَّيْطَانِ وَبِحَمْدِهِ، رَبِّ مَا شَيْطَانٌ هَذَا!» به من بگویند: «اللَّهُ أَكْبَرُ» اما قلبشان بگوید: «اللَّهُ غَيْرُ أَكْبَرَ»، و امثال اینها این اختلاف ظاهر و باطن - که در حقیقت، کذب است - در مقام عبادت و رابطه خاص با خدا برقرار کردن، صحیح نیست؛ چون معنای رابطه خاص برقرار کردن با خدا این است که: خداوندا، من با باطن خود تو را دوست دارم و می‌خواهم به سوی تو بیایم! آن وقت اگر انسان باطن خودش را رها کند و با ظاهر بیاید، خدا ظاهر را نمی‌خواهد؛ چون ظاهر برای مقدّسین و زاهدین است، نه زاهدین واقعی، بلکه آن کسانی که تَزَهُد و تَنَسُّك می‌کنند و جانهاز آب می‌دهند و تسبیح در دست دارند و همیشه زبان ظاهرشان به ذکر مشغول است!^۳

^۱ جهت اطلاع از زشتی دروغ فعلی، رجوع شود به مهر تابان، ص ۳۳۷، داستان درویش بیدار علی.

^۲ سوره فاتحه (۱) آیه ۵.

^۳ جهت اطلاع بیشتر از معنای زهد و درجات و مراتب آن، رجوع شود به نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسات ۱۲۹ - ۱۴۴.

جنید بغدادی: به وسیله ذکر، از خدا غافل شدی!

جنید از جایی می گذشت، دید شخصی دارد ذکر می گوید، گفت: «إِشْتَغَلْتَ بِالذِّكْرِ عَنِ الْمَذْكُورِ؛ تو

به ذکر مشغول شدی اما آن مذکور را فراموش کردی!»^۱

ذکر آن است که با مذکور باشد و یاد محبوب را برای انسان بیاورد؛ نه اینکه انسان اشتغال به ذکر کند و آن وقت حقیقت ذکر را فراموش کند! مثل اینکه تخم مرغی برای انسان می آورند و انسان کاملاً حقیقت آن را در می آورد و می گذارد در نعلبکی، و پوستش را می خورد! این طوری می شود دیگر! خدایا تو مرا در مقام کاذبین دیدی؟! دیدی که ادعاهای من درست نیست و دروغ است! ادعا می کنی چنین و چنان، ادعا می کنی:

ستاره‌ای بدرخشید و شمع مجلس شد *** دل رمیده ما را انیس و مونس شد^۲

کجاست انیس و مونس؟! ما خدا را دور می کنیم! می نشینیم شعرهای خوب و دلربا می خوانیم، اما باطن ما یک جای دیگر است، و دنبال چیز دیگری می رود. دعا می خوانیم، نماز می خوانیم، مناجات می کنیم؛ ولی دل جای دیگر است. تو مرا در مقام و موقف کاذبین یافتی، «فَرَقَضْتَنِي؛ مرا دور انداختی!»

دیگر از علت‌ها، ناسپاسی نعمت‌ها

أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي؛ «یا اینکه مسئله چیز دیگری است؛ تو مرا شاکر نعمت‌هایی که به من دادی نیافتی، بنابراین مرا محروم کردی!» چون فرمودی که:

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۳ «اگر شکرانه نعمت مرا بجا بیاوری، من آن نعمت را بر شما زیاد می کنم! (لازمه شکر نعمت، زیاد شدن نعمت است و لازمه کفران نعمت، محرومیت است) اگر کسی کفران نعمت کند، محروم می شود!»

نه فقط نسبت به خدا، بلکه نسبت به تمام خلائق هم همین طور است! اگر کسی به شما احسان کرد و شما شکر او را بجا آوردید، او دوست دارد دو مرتبه احسان کند؛ اما اگر نه، شکر او را بجا نیاوردید و از او تشکر نکردید، دیگر به شما نمی دهد. مگر دیوانه است؟! زحمت بکشد و به شما احسانی بکند و شما عوض تشکر، پس گردنی اش بزنید یا لااقل اخمی بکنید؟! این کار را نمی کند! انسان هم که دیوانه نیست!

این انسانی که شاکر نیست، مغبون است. پیغمبر فرمود:

^۱ الکشکول، شیخ بهائی، ج ۳، ص ۱۳.

^۲ دیوان حافظ، غزل ۲۲۹.

^۳ سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۷.

الْمَغْبُونُ لَا مَحْمُودٌ وَلَا مَأْجُورٌ؛^۱ «نه در دنیا کسی از او تعریف می‌کند و او را حمد می‌کنند، و نه در نزد پروردگار اجر دارد!»

لزوم تشکر از مخلوق، به جهت اسماء پروردگار بودنشان

و حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید:

اگر انسان شکر این احسانی را که بنده خدا به او می‌کند بجا نیاورد، شکر خدا را بجا نیاورده است.^۲ چون این الآن اسمی است از اسماء خدا که دارد به انسان اعطا می‌کند؛ یعنی به کسی که به انسان احسان می‌کند بگوییم: برو، برو منزل پدرت! این احسانی که کردی، تو نکردی، بلکه خدا کرده است! این جدا کردن است؛ و خیلی غلط است و خیلی خطر هم دارد!

پس خدایا، تو یافتی که من شاکر نعمت‌های تو نبودم؛ و چون شاکر نبودم بنابراین مرا محروم کردی! اگر شکر می‌کردم، نعمت اضافه می‌شد. اگر این حالاتی را که به من دادی و این معرفتی را که دادی، شکر می‌کردم، مرا محروم نمی‌کردی!

متناسب بودن شکر هر نعمتی با آن نعمت

«شکر می‌کردم»: یعنی موقعیتش را گرامی می‌داشتم! شکر هر چیزی متناسب با اوست؛ مثلاً اگر کسی برای شما یک سجاده پشمی از سجاده‌های ترکمن بیاورد که شما روی آن نماز بخوانید، شکرانه‌اش این است که آن را محفوظ بدارید، نگذارید بید بخورد، آب جوش روی آن نریزید، با آن نماز بخوانید، آن کسی که آن را آورده است یاد بکنید. اگر این کار را با او نکنید، شکرانه این عمل را بجا نیاورده‌اید، ولو بیاید روی سجاده خودتان ذکر تان را هم بگویید، آن به جای خودش، اما تشکر از عمل او نکردید.

حفظ کردن و تقویت کردن حال خوش، شکر آن حال

انسان که می‌خواهد در محراب عبادت و مناجات با پروردگار بیاید، حالی برایش پیدا می‌شود که آن حال، حال خوب است؛ این حال خلوت را باید حفظ کرد که آن، شکرانه نگاه‌داری از همین حال است. شکرانه نعمت پروردگار، حفظ آن نعمت است؛ اگر خدا به انسان آب داد، شکرانه‌اش حفظ آب است، اگر نان داد حفظ نان است، اگر علم داد حفظ علم است و نیاموختن آن به افراد جاهل و دریغ نکردن آن از افراد با فهم و با استعداد است.^۳ اگر خداوند علی‌اعلیٰ به انسان حالی داد، شکرانه‌اش نگاه‌داری از آن

^۱ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۴۸.

^۲ همان، ص ۲۴.

«عن عبدِ العَظیمِ بنِ عبدِاللهِ الحَسَنِ عنِ محمودِ بنِ أبی‌البَلاءِ قال: سَمِعْتُ الرِّضَا عَلِيهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُتَنِعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، لَمْ يَشْكُرِ اللهُ عَزَّوَجَلَّ."»

^۳ الله شناسی، ج ۳، ص ۳۴۴.

«در کتاب مُنیة المرید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

حال است؛ انسان کارهایی نکند که آن حالش به هم بخورد، مثلاً به واسطه آن حال، مغرور نشود و نگوید: به! من که همچنین حالی دارم، حالا دیگر هر کاری می‌خواهم می‌کنم! دست می‌زند به این کار و به آن کار، و آن حال هم به اندازه‌ای لطیف و این قدر دقیق است که قهر می‌کند و می‌رود! وقتی میهمانی در خانه انسان می‌آید، اگر انسان بخواهد شکرانه‌اش را بجای آورد باید بگوید: بسم الله، بفرمایید، خوش آمدید، بالای مجلس بنشینید! باید به صورتش گلاب بزند، برای او مجمره یا اسفند دود کند و عود آتش کند. اگر به این قسم این کارها را بکند، مهمان در خانه انسان می‌ماند؛ اما اگر انسان، احترام او را بجا نیاورد، مثلاً وقتی در خانه آمد، انسان پشت در معطلش کند، او می‌رود، یا اگر یک خرده حلیم و صبور باشد می‌آید در درگاه منزل و از آنجا می‌رود، اگر یک قدری بیشتر صبور باشد، وقتی بیاید در اطاق و ببیند کسی به او اعتنا نمی‌کند قهر می‌کند. حال هم مهمان است و خیلی لطیف! و مگر حال به این آسانی‌ها به دست کسی می‌آید؟! از آینه لطیف‌تر است! شما در آینه، نفس می‌زنید، نفستان می‌ماند و نمی‌رود، لذا روی آینه تور می‌اندازند که گرد نگیرد.

باید از حالی که می‌آید پذیرایی کرد، اگر پذیرایی نشود قهر می‌کند و می‌رود؛ این شکر، شکرانه حفظ حال است. حال، مهمان است دیگر، پیک الهی است، بشارت است، مژده است. این عباراتی که ما در دعاها می‌خوانیم: رحمت نازل شد، خیرت نازل شد، چه نازل شد، چه نازل شد؛ یا در اشعار حافظ می‌خوانید:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند *** و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند^۱

آب حیات آمد، می‌آمد، مژده آمد، پیک آمد؛ همه اینها حال است که می‌آید. انسان حفظش می‌کند، نگهداری‌اش می‌کند، پذیرایی‌اش می‌کند و آن چیزهایی را که این حال از آن می‌رنجد و قهر می‌کند، دور می‌کند.

تثبیت حال به واسطه حفظ آن در یک اربعین

مثلاً اگر بخواهد حال در انسان بماند مستلزم انفاق است، بنابراین او انفاق می‌کند؛ مستلزم تجمّع خاطر است، و همیشه این را در خودش نگه می‌دارد؛ مستلزم کم‌تر مشغول شدن به امور دنیوی است، خودش را کم‌تر مشغول می‌کند؛ مستلزم بیشتر توجه کردن به امور اخروی است، این کار را بیشتر می‌کند.

”قَامَ عَيْسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ! لَا تُحَدِّثُوا الْجُهَالَ بِالْحِكْمَةِ فَتَظْلِمُوهُمْ، وَلَا تَمْنَعُوهُمْ أَهْلَهُمْ فَتَظْلِمُوهُمْ!“*

”حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیهما السلام در میان جماعت بنی اسرائیل به خطبه برخاست و گفت: ای بنی اسرائیل! با مردمان جاهل سخنی از حکمت در میان نیاورید که به حکمت ستم نموده‌اید، و کلمه حکمت را از اهل آن دریغ مدارید که به ایشان ستم روا داشته‌اید!“

*الکافی، ج ۱، ص ۴۲.

^۱دیوان حافظ، غزل ۱۳۹.

خلاصه، همه اطراف و جوانب آن را مطالعه می‌کند که این مهمان از چه چیزهایی خوشش می‌آید و از چه چیزهایی بدش می‌آید؛ آن چیزهایی که خوشش می‌آید، در دسترس او قرار می‌دهد و آن چیزهایی که بدش می‌آید، از دسترس او دور نگه می‌دارد! آن وقت مهمان می‌ماند، یک روز می‌ماند، دو روز می‌ماند، سه روز می‌ماند، یک ماه می‌ماند!

می‌گویند: لازم نیست که مسافر نماز تمام بخواند، تا سی روز انسان مهمان است و نماز قصر می‌خواند.^۱ بعد از اینکه سی روز شد، آن وقت خدا می‌گوید: **(وَأَنْتُمْ نَهَا بِعَشْرٍ)**؛^۲ سی روز به‌عنوان [مقدمه]، ده روز هم تمدیدش می‌کنیم یک اربعین می‌شود، و دیگر اربعین مَهر می‌شود.

سحرگه رهروی در سرزمینی *** همی گفت این معماً با قرینی

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف *** که در شیشه بماند اربعینی^۳

یک اربعین که گذشت، یک مَهر می‌خورد، وقتی مهری خورد، دیگر آن چیزی که پیدا شده و یک اربعین مانده است، اصلاً از بین نمی‌رود؛ باید دنبال یک حال بهتری رفت و یک منزل دیگری هم پیدا کرد. لذا اینکه در احوالاتی که برای انسان پیدا می‌شود، می‌گویند: «انسان باید یک اربعین او را ادامه بدهد»، علتش این است که به‌عنوان حال می‌آید، و الحال یزول و کل حال یزول؛ «هر حالی که می‌آید، زائل می‌شود و می‌رود!» اما اگر انسان این حال را در خودش چهل روز نگه داشت، این ملکه می‌شود، وقتی که ملکه بشود دیگر نمی‌رود؛ چون حال است دیگر، تا اینکه برسد به سر منزل مقصود.^۴

پروردگارا! پس شاید علت این بی‌حالی و نَعاس و کسالتی که بر من پیدا می‌شود، و اینکه من این حال را حس نمی‌کنم این است که تو مرا شاکر نعمات خودت ندیدی، «فَحَرَمْتَنِي؛ مرا دور کردی و محروم کردی!» گفتی: ما حال را می‌دهیم اما او آن را نگه نمی‌دارد! پس چرا بدهیم؟!

درست است که خدا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ و مُفِيضُ الْوُجُودِ است اما این طور نیست که آن چیزهای مخفی و خفی‌ای که دارد، خیلی هم در دسترس همه باشد؛ بلکه هرچه مطلب دقیق‌تر باشد،

^۱ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۲۰.

^۲ سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيَالٍ وَآتَمَمَّ نَهَا بِعَشْرٍ رَّحِمًا فَتَمَّ مِيقَتُ رَبِّهِ أَرَبَعِينَ لَيْلًا﴾. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۶۵.

«و ما با موسی سی شب را (برای ملاقات و تکلم) وعده نهادیم؛ و آن سی شب را به ده شب دیگر تمام کردیم، و بنابراین زمان قرار دادی و میعاد با پروردگارش به چهل شب تمام و تمام شد.»

^۳ دیوان حافظ، غزل ۴۵۴.

^۴ جهت اطلاع بیشتر از خاصیت عدد چهل در ظهور استعدادات و تبدیل حالات به ملکات، رجوع شود به رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۲۶ - ۴۱.

به دست آوردن آن مشکل تر، و پروردگار در اعطاء آن سخت گیر تر است! خیال نکنید این چیزهایی که به انبیا و اولیا و ائمه می دهد، به همین آسانی ها می دهد؛ بلکه خون دل ها می خورند، گریه ها ست، داد و بیدادها ست، مناجات ها ست، فریادها و غوغاها ست.

چل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت ***

*** تقدیر ما به دست شراب دو ساله بود^۱

می گوید: من چهل سال در سلوک، در جد بودم و چهل سال دنبال تو می گشتم! این ناله ها و این سوز دل هایی که بلند می شود، شوخی نیست! اگر بنا بود که این درها هم مثل سایر درها باز بود و هر کسی که ادعائی می کرد، دیگر خدا او را پیغمبرش می کرد و از آن حال هایی که به انبیا و مرسلین می داد، به او هم می داد، دیگر همه مردم جزء انبیا و اولیا بودند و دیگر در عالم غیر از اینها نبود! و هیچ لطفی هم نداشت.

دیگر از علت ها، دوری از علما

أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي؛ «یا اینکه پروردگارا، تو دیدی که من در مجالس علما نمی روم و از آنها بهره مند نمی شوم، تو مرا مخذول (یعنی ذلیل و خوار) کردی!»
من باید یک چنین آدمی باشم که واجد مجالس علما باشم، و همیشه با اینها باشم، و از فکرشان، از روششان، از اندیشه شان، از سنتشان و از مناجاتشان استفاده کنم و با روح آنها بیبندم تا اینکه تو مرا بپذیری؛ اما دیدی که نه، من این مجالس را به طور استخفاف می گیرم، لذا مرا مخذول کردی و وا گذاشتی، و مرا رها کردی!

دیگر از علت ها، مجالست با اهل غفلت

أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي؛ «یا اینکه تو دیدی که من رفته ام در میان غافلین، پس از رحمت خودت مرا مأیوس کردی!»

در کسب و کار و تجارت و زراعت و صنعت افتادی، و با همان اندیشه ها و با آن روش ها چنان می دوی که در هنگام آن عمل، هیچ اسمی از خدا و از پیغمبر و از امام و... نیست! اما آن وقتی که در مسجد می نشیند، این اسم ها می آید، باز اسم خدا می آید، باز اسم الله اکبر می آید و همین طور... این خدایی که انسان او را در مسجد پیدا می کند، که به درد نمی خورد! باید همیشه با او باشد؛ در بازار می رود، در داد و ستد و گیر و دار، و سکون و حرکت، و خواب و بیداری، باید با او باشد، و با هر کس صحبت می کند مواظب باشد که این الآن پیک خداست، کلاه سر او نگذارد، و الا کلاه سر خدا گذاشته است! مثلاً مشتری نصرانی است و نمی فهمد، جنس را به او دولاً پهنا نفروشد و بگوید این نصرانی است! یا

^۱ دیوان حافظ، غزل ۲۴۹.

فلان کس آدم متقلبی است، پس ما جیبش را بیشتر خالی می‌کنیم، یا امثال اینها. نه، آنجا انسان جزء غافلین می‌رود؛ و وقتی جزء غافلین آمد، دیگر او را راه نمی‌دهند و می‌گویند: تو دروغ‌گویی! وقتی پیش ما می‌آیی ادعای سلام و محبت و مودت می‌کنی؛ وقتی می‌روی ما را فراموش می‌کنی! اصلاً تو از منافقین هستی!

عجیب است این نفاق؛ واقعاً عجیب است! منافق آن کسی است که ظاهرش به انسان اظهار ارادت می‌کند و سلام و محبت می‌کند، اما پشت سر آدم فحش می‌دهد، یا پشت سرش بد می‌گوید! این خیلی بد است!

خدایا، تو مرا در زمره غافلین یافتی، «فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي»؛ از رحمت خودت مرا مأیوس کردی!

حالا که این در زمره غافلین است، پس بگذار برود!

دیگر از علت‌ها، انس با افرادی که عمر خود را به بطالت می‌گذرانند

أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آلفَ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ، فَبَيْنِي وَبَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي؛ «یا اینکه خدایا، تو دیدی که من دوست دارم با افرادی که بطال‌اند، الفت داشته باشم، بنابراین مرا با آنها وا گذاشتی!»
بطال: یعنی عمر خود و روز و شب خود را به بطالت می‌گذرانند، و مجالس تفکّه و شوخی و مسخره و خنده با همدیگر می‌گیرند. هر صنفی از اصناف، از این رفقا دارند! وقت به بطالت وقت و شوخی و خنده و تفکّه می‌گذرد و می‌رود!

خدایا، تو دیدی که من با این افراد الفت دارم و با این مجالس انس دارم، و مجالس ذکر و مجالس خلسه و خلوت با تو را در اوقات استثنائی قرار دادم و بقیه اوقات مشغول همین الفت و انس با بطالین است؛ و تو هم اطلاع داری! می‌آییم خدمت تو می‌گوییم: همیشه ما خدمت شما هستیم و در مجلس شما و در ذکر و یاد شما هستیم و چنین و چنان و چنان! آن وقت آلف مجالس بطالین می‌شویم! حالا آیا در مقابل خدایی که عالم السرّ و الخفیات است، می‌تواند چنین حرفی بزند؟! ﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى

^۱مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۰، ص ۳۵۵، از امام باقر علیه السلام:

«بَسَّ الْعَبْدُ عَبْدًا يَكُونُ ذَا وَجْهَيْنِ وَ ذَا لِسَانَيْنِ؛ يُطْرَى أَخَاهُ شَاهِدًا وَ يَأْكُلُهُ غَائِبًا! إِنْ أُعْطِيَ حَسَدَهُ وَ إِنْ ابْتُلِيَ خَذَلَهُ!» ترجمه:

«چه بد بنده‌ای است آن بنده‌ای که دارای دو رو و دو زبان است؛ در حضور برادر مؤمنش، زبان به مدح و ستایش بگشاید و در غیابش، او را غیبت نماید و از او بدگویی کند! اگر نعمت و مالی به وی رسد، بر او حسد بورزد و اگر گرفتار شود و برایش مشکلی پیش آید، دست از یاری او باز کشد!» (محقق)

^۲قصص الأنبياء عليهم السلام، ص ۶۳، از امام باقر علیه السلام:

«حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام به خداوند عرض کرد: «أَيُّ عِبَادِكَ أَبْغَضُ إِلَيْكَ؟» قَالَ: «جِيفَةٌ بِاللَّيْلِ بَطَّالٌ بِالنَّهَارِ!» ترجمه:

«پروردگارا! کدام‌یک از بندگانت نزد تو مبغوض‌تر است؟ خداوند فرمود: آن کس که شب‌هنگام چون مردار است (و برای ذکر و عبادت برنمی‌خیزد)، و روز را به بطالت سپری می‌کند.» (محقق)

اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ).^۱ مگر انسان می تواند از خدا مخفی کند؟!

آن وقت در نتیجه، «بینی و بینههم خلیتی»؛ مرا با همان بطلین بازگذاشتی و جا گذاشتی! «آیا بطلین را دوست داری؟! مبارکت باشد! آیا مجالس بطلین را می پرستی؟! آیا مجالس بطلین را دوست داری؟! آیا با آن افکار و اوهامی الفت پیدا کردی که عمر تو را سپری کند و با آن تفکّهاات و تفنّنااتی که نه غذای دل توست، نه غذای روح توست، نه غذای فکر توست و نه غذای بدن توست، بلکه فقط غفلت محض است؟! بنابراین آیا من را با آنها واگذاشتی و گفתי: پس دیگر برو دنبال بطلین! دیگر تو را نمی پسندم و تو را نمی خواهم! تو با بطلین رفتی، دیگر تو را در اینجا قبول نمی کنم! تو در زمره غافلین رفتی، دیگر اینجا راه نداری! تو فاقد مجالس علما شدی، دیگر اینجا راه نداری!^۲ و امثال اینها.

أَوْ لَعَلَّكَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي؛ «یا اینکه خدایا، تو اصلاً دوست نداری سخن مرا بشنوی پس مرا دور کردی!»

من این قدر آدم بدی شدم و این قدر مخالفت کردم که یعنی صدایم را هم دیگر نمی خواهی بشنوی! مثل کسی که سر بچه انسان را می برد، انسان از صدای او و از آواز او بدش می آید؛ اگر آواز او بهترین آواز جهان باشد و صدای او لطیف ترین صداها باشد، همین که صدایش به گوش انسان بخورد، انسان مشممّز و منزجر می شود. خدایا! آیا من چنین کاری کردم که دیگر اصلاً دوست نداری دعا و سخن مرا بشنوی؟! تا می آیم بنشینم و با تو مناجات کنم، مرا کنار می اندازی که اصلاً با تو دیگر دو کلمه حرف نزنم!

أَوْ لَعَلَّكَ بَجُرْمِي وَ جَرِيرَتِي كَأَيْتَنِي؛ «یا اینکه خدایا، آیا می خواهی به جرم و جریره ای که من کردم، مکافات بدهی؟!»

اینکه نمی گذاری این حال برای من پیدا شود، مکافات آن جرم و جریره ای است که کرده ام. من در روز، جرم و جریره کردم، حالا اگر بیایم پیش تو، مکافات و گوشمالی به من می دهی!

أَوْ لَعَلَّكَ بَقَلَّةِ حَيَاتِي مِنْكَ جَازَيْتَنِي؛ «یا من حیاتی را که پرده عصمت بین من و تو است، پاره کردم، و در مقام عظمت تو کم حیا و متجری بودم، آیا تو بدین وسیله می خواهی مرا مجازات کنی؟!»

چرا کم حیا بودی و پرده عصمت دریدی و ادب نگه نداشتی؟! مجلس پروردگار مجلس ادب است!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۱۰۵. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۸۴:

«و بگو ای پیغمبر! که شما هر چه عمل کنید به زودی خدا و رسول خدا و مؤمنان، عمل شما را خواهند دید.»

^۲ غرر الحکم و دُرر الکلم، ص ۴۲۰، از امیرالمؤمنین علیه السلام:

«صاحب العقلاء و جالس العلماء و اغلب الهوى تُرافق الملاء الأعلى!» ترجمه:

«با عقلا مصاحبت کن، و با علما هم نشین باش، و بر هوس و هوای نفس غلبه کن، تا اینکه با ساکنان ملاً اعلی رفیق گردی!»